أعوذُ باللَه منَ الشّيطانِ الرّجيم‌

بسمِ اللَه الرّحمنِ الرّحيم‌

الحمدُ لِلّه ربِّ العالمينَ و الصّلاةُ و السّلامُ على أشرفِ المرسلينَ‌

وخاتمِ النّبيينَ أبى القاسمِ محمّدٍ و على آلِهِ الطّيبينَ الطّاهرينَ‌

واللعنةُ على أعدائِهم أجمعين‌

## 

## حقیقت علم در كلام امام صادق علیه‌السّلام‌

 فقالَ:

 «يا أبا عَبد اللَه! لَيسَ العِلمُ بِالتّعلُّمِ؛ إنّما هو نورٌ يقَعُ فى قَلبِ مَن يريدُ اللَه تَبارك و تَعالى أن يهديه. فَإن أرَدتَ العِلمَ فَاطلُب أوّلًا فى نَفسِك حَقيقةَ العُبودية، و اطلُبِ العِلمَ بِاستِعمالِه، و استَفهِمِ اللَه و يفهِمك.»

 امام صادق علیه‌السّلام به «عنوان بصری» می‌فرمایند: تصور نكن علم به فراگیری بعضی محفوظات یا رسیدن به بعضی نتایج علوم رسمی و ظاهری است، بلكه علم نوری است كه خداوند آن را در قلب هركه بخواهد او را هدایت كند، قرار می‌دهد.

## مراد از نور علم در تشبیه با نور مادی‌

 حال چرا امام صادق علیه‌السّلام نسبت به علوم رسمی، علم اطلاق نمی‌كنند و علم را نور كه به معنای انكشاف واقع است می‌دانند؟ واقع چیست و از چه‌

 مقوله‌ای است؟

 تصور ما از نور، جرقه‌های ظاهری در حالات از باب تشبیه معقول به محسوس است. تصور می‌كنیم وقتی امام صادق علیه‌السّلام می‌فرماید در دل انسان نور و روشنایی پیدا می‌شود شبیه چیزی است كه در عالم حس برای انسان حاصل می‌شود؛ منظور این نیست. اطلاق نور بر نور مادی نیز به لحاظ ظهور و روشنایی و غیر مبهم بودن است. فردی كه وارد اتاق تاریكی می‌شود، چون حقایق برای او مخفی و مجهول است با همه اشیاء موجود در آن برخورد و تصادم پیدا می‌كند، چون در این اتاق حقایق برای او مجهول و مخفی است؛ امّا وقتی چراغ را روشن می‌كند، بین انسان و سنگ، بین جاندار و غیر جاندار فرق می‌گذارد، چون نور وجود دارد و همه حقایق خارجی برای او واضح و مشخص شده است.

## حكایت مثنوی در منشأ عدم شناخت فیل هندوستانی‌

## حكایت مثنوی در عدم شناخت فیل به جهت ظلمت و نبودن نور

 در مثنوی آورده است كه فیلی را از هندوستان آورده بودند و مردم به تماشای آن رفتند. هركسی عضوی از اعضای آن حیوان را در تاریكی لمس كرد، و وقتی بیرون آمد تعریف متفاوتی ارائه داد. از آنجا كه نور وجود نداشت تعاریف و برداشت‌ها نیز متفاوت بود: یكی فیل را به شكل ناودان، دیگری به شكل بادبزن و یكی هم به‌شكل ستون حس كرده بود.[[1]](#footnote-1) مولانا می‌فرماید:

در كف هركس اگر شمعی بُدی‌ \*\*\* اختلاف از گفتشان بیرون شدی‌[[2]](#footnote-2)

 نتیجه آنكه چون هركسی با برداشت‌های متفاوت خود به قضایا نگاه می‌كند، واقعیت‌ها متفاوت می‌نماید، نه اینكه آنچه هست متفاوت است. بنابراین، راه وصول به واقعیت آن است كه انسان در قلب خود نور و ملاك برای تشخیص حق و باطل را داشته باشد.

## عدم امكان اشتباه و پشیمانی در صورت وجود نورِ علم‌

 اگر نور وجود داشته باشد امر مشتبه نخواهد شد. فردی كه نور دارد از آنجا كه از اوّل درست تشخیص داده، دیگر سال‌ها در راهی حركت نمی‌كند كه بعد پشیمان شود؛ امّا كسی‌كه نور ندارد چون از اوّل نور نداشته، آن‌قدر به بیراهه می‌رود و عمر خود را تلف می‌كند تا به بن‌بست برسد و آن‌وقت با خود می‌گوید: عجبا! ما در این چند سال به دنبال چه كسی و در چه راهی و چه مطالبی بودیم؟!

 كسی‌كه نور دارد، از آنجا كه نورانی است حتی یك روز را هم به بیراهه نمی‌رود و هنگامی كه خدمت مرحوم آقای حدّاد و مرحوم علّامه طباطبایی می‌رسد، از همان لحظه اول می‌شناسد كه این مرد، مرد حقّ است. میزانِ چنین فردی به‌واسطه حقّ می‌گردد و شاهین ترازویش در اعتدال قرار می‌گیرد؛ امّا بقیه به ظاهر خصوصیات‌

 و حالات افراد نگاه می‌كنند و سرمست به دنبال او حركت می‌كنند و ناگهان به بن‌بست می‌رسند.

 بر این اساس است كه می‌فرمایند باید ملاك و شاغولِ نور را در دست داشته باشید و به عبادات اشخاص نگاه نكنید كه با توجه به این وسائط نمی‌توانید به واقعیت و حقیقت برسید.

## روایت شگفت‌انگیز امام سجاد علیه‌السّلام در اصناف مدعیان تربیت و معیار شناخت ولی خدا

 در كتاب شریف معاد شناسی روایتی در این معنی كه نباید به عبادت و رفت‌وآمد فرد در بین مردم و حُسن سلوك و رفتار شخص نگاه كرد كه امكان ظاهرسازی و فریب در تمام این موارد وجود دارد، نقل شده است. امام سجاد علیه‌السّلام در این روایت می‌فرمایند:

 إذا رَأيتُم الرَّجُلَ قد حَسُنَ سَمتُهُ و هَديهُ و تَماوَتَ فى مَنطِقِهِ و تَخاضَعَ فى حرَكاتِهِ، فَرُوَيدًا لا يغُرَّنَّكُم! فَما أكثَرَ مَن يعجِزُهُ تَناوُلُ الدّنيا و رُكوبُ الحرامِ مِنها لِضَعفِ نيتِهِ و مَهانَتِهِ و جُبنِ قلبِهِ. فَنَصَبَ الدّينَ فَخًّا لَها فَهو لا يزالُ يختِلُ النّاسَ بِظاهرِهِ فإن تَمَكَّنَ مِن حرامٍ إقتَحَمَه.

 وإذا وَجَدتُمُوه يعِفُّ عنِ المالِ الحرامِ فَرُوَيدًا لا يغُرَّنَّكُم! فإنَّ شهَواتِ الخَلقِ مختلفةٌ؛ فَما أكثرَ مَن ينبو عنِ المالِ الحرامِ و إن كَثُرَ و يحمِلُ نفسَهُ على شَوهاءَ قبيحَةٍ فَيأتى مِنها مُحَرّمًا.

 فإذا وَجَدتُمُوه يعِفُّ عن ذلك، فَرُوَيدًا لا يغُرَّنَّكُم حتّى تَنظُروا ما عُقدَةُ عقلِهِ؛ فَما أكثَرَ مَن تَرَكَ ذلك أجمعَ ثُمَّ لا يرجِعُ إلى عقلٍ مَتينٍ، فيكونُ ما يفسِدُ بجَهلِهِ أكثرَ مِمّا يصلِحُهُ بِعَقلِه.

 فإذا وَجَدتُم عَقلَهُ مَتينًا فَرُوَيدًا لا يغُرَّكُم حتّى تَنظُروا أ مَعَ هَواهُ يكونُ على عقلِهِ‌

 أم يكونُ مع عقلِهِ على هواه، و كيفَ محبّتُهُ للرّئاساتِ الباطلة و زُهدُهُ فيها؛ فإنّ فى النّاسِ مَن‌

 (خَسِرَ الدُّنْيا وَ الْآخِرَةَ)؛[[3]](#footnote-3)

 يترُكُ الدّنيا لِلدّنيا و يرى أنَّ لَذَّةَ الرِّئاسةِ الباطلةِ أفضلُ مِن لَذَّةِ الأموالِ و النِّعَمِ المُباحةِ المُحَلَّلةِ، فيترُك ذلك أجمَعَ طَلَبًا لِلرّئاسةِ حتّى‌

 (وَ إِذا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَه أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَ لَبِئْسَ الْمِهادُ)[[4]](#footnote-4)

 فَهوَ يخبِطُ خَبطَ عَشواءَ يوقِدُهُ أوّلَ باطلٍ إلى أبعَدِ غاياتِ الخَسارةِ. و يمِدُّهُ ربُّهُ بَعدَ طَلَبِهِ لِما لا يقدِرُ عليه فى طغيانِه؛ فهوَ يحِلُّ ما حَرَّمَ اللَه و يحَرِّمُ ما أحَلَّ اللَه، لا يبالى ما فاتَ مِن دينِهِ إذا سَلِمَت لهُ الرّئاسةُ الّتى قَد شَقِى مِن أجلِها. فأولئكَ الّذينَ‌

 (غَضِبَ اللَه عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ)[[5]](#footnote-5) (وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهِيناً).[[6]](#footnote-6)

 ولكنَّ الرَّجُلُ كلَّ الرّجُلِ نِعمَ الرَّجُلُ هوَ الّذى جَعَلَ هَواهُ تَبَعًا لأمرِ اللَه و قُواهُ مَبذولَةً فى رِضَى اللَه، يرَى الذُّلَّ مع الحقِّ أقربَ إلى عِزِّ الأبَدِ مِنَ العِزِّ فى الباطلِ. و يعلَمُ أنَّ قليلَ ما يحتَمِلُهُ مِن ضَرّائِها يؤَدّيهِ إلى دوامِ النّعيمِ فى دارٍ لا تَبيدُ و تَنفَدُ؛ و أنَّ كثيرَ ما يلحَقُهُ مِن سَرّائِها إنِ اتَّبَعَ هَواهُ يؤَدّيهِ إلى عذابٍ لا انقطاعَ لهُ و لا يزولُ.

 فذلكم الرّجُلُ نِعمَ الرَّجُلُ، فَبِهِ فتَمَسَّكوا و بِسُنّتِهِ فَاقتَدوا و إلى ربِّكم فَتَوَسَّلوا؛ فإنَّه لا تُرَدُّ لهُ دعوَةٌ و لا يخَيبُ لهُ طَلِبَةٌ.

 «اگر مردی را ببینید كه طریقه و روش او نیكوست و گفتار خود را آهسته و آرام نموده و سخن خود را ضعیف و ملایم نشان دهد و در كارها و حركاتش خود را خاضع و فروتن جلوه دهد، فوراً به او گرایش پیدا نكنید! دست نگاه دارید، توقف كنید كه شما را گول نزند؛ زیرا چه‌بسیار كسانی هستند كه به‌

 علت سستی نیت و پستی هویت و ترسو بودنِ دلشان از رسیدن به دنیا و ارتكاب كارهای حرام عاجز مانده‌اند. و بدین‌جهت دین را دام وصول به دنیا و وسیله صیدِ وصول به مادیات و شهوات قرار می‌دهند؛ مردم را به ظاهر آراسته خود می‌فریبند و چنانچه به چیز حرامی دست یابند با تمام مشقت و تكلف خود را بدان می‌رسانند و دست می‌آلایند.

 و اگر دیدند كه آن مرد از مال حرام اجتناب می‌ورزد و دست بدان نمی‌آلاید، پس باز صبر كنید و در گرایش به او مبادرت نكنید كه شما را فریب ندهد! چون خواسته‌ها و تمایلات نفسانی مردم مختلف است؛ زیراكه چه‌بسیاری از مردم از به‌دست‌آوردن مال حرام گرچه فراوان باشد دوری می‌كنند، ولیكن اراده خود را از راه زنا و اعمال شنیعه باز نمی‌دارند، و نفس خود را بر ورود بر یك زن زشت كریه‌المنظَر فرود آورده و از راه حرام با او آمیزش می‌كنند.

 و اگر آن مرد را چنین یافتید كه از این عمل زشت هم دوری می‌كند، باز شكیبا باشید و در گرایش به او شتاب نكنید، كه مبادا شما را گول زند! تا خوب بنگرید كه گِرِه و بستگی عقلانی او چطور است و مركز تصمیم‌گیری تفكیری او چگونه است؛ چون بسیاری از مردم هستند كه از روی‌آوردن به دنیا و ارتكاب محرمات و وصول به اموال حرام و اعمال آمیزشی جنسی خودداری نموده و عفت به‌خرج می‌دهند، ولیكن دارای عقل متین و فكری استوار نیستند و بنابراین مفسده كارهایی را كه انجام می‌دهند بیش از مصلحت آن است، چون بر پایه جهالتی كه دارند مفسده‌ای می‌آفرینند بیشتر از مصلحتی كه پدیده عقل و درایتشان است.

 و اگر عقل او را نیز متین و استوار یافتید، باز زود اقدام بر پیروی و تبعیت نكنید! تا آنكه او را بنگرید كه آیا با هوای نفس خود متحد شده و علیه عقلش قیام كرده است و یا آنكه با عقلش متحد شده و باهم علیه هوای نفس امّاره به‌پا خاسته‌اند. و دیگر ببینید كه آیا نسبت به ریاست‌های باطله دنیویه اشتیاق و رغبت دارد یا آنكه بی‌رغبت و میل است؛ چون در میان توده مردم افرادی یافت می‌شوند كه هم دنیا و هم آخرت، هر دو باخته‌اند؛ دنیا را برای‌

 وصول به دنیا ترك گفته‌اند و پنداشته‌اند كه لذت ریاست‌های باطل از لذت اموال حرام و نعمت‌های مباح و حلال بیشتر است، و بنابراین برای نیل به ریاست‌های باطل از همه اینها گذشته‌اند. و اگر به آنها گفته شود: از خدا بپرهیز! مقام خودخواهی و عزت كاذب، او را به گناه می‌كشد پس جهنم برای او بس است و حقاً بد محلّ آرامشی است. این چنین فردی چون آدم یك‌چشمی، پیوسته در امور بدون بصیرت و درایت است و اولین گامی كه به باطل بردارد، او را به آخرین مراتب خسران و زیان می‌كشاند. و پس از آنكه نمی‌تواند به منویات خود برسد، پروردگارش او را در طغیان و سركشی ممتد می‌برد؛ و در این صورت آنچه را كه خدا حرام كرده است حلال می‌شمرد و آنچه را كه خدا حلال كرده است حرام می‌شمرد. و اگر ریاست باطلش كه به‌دنبالش می‌رود و برای وصول به آن خود را به مهالك انداخته و به شقاوت رسانده است سالم بماند، باكی در از بین رفتن دینش ندارد؛ پس این افراد كسانی هستند كه خدا بر آنها غضب نموده و به آنان صَلای دورباش زده و عذاب ذلّت‌آمیز و تحقیرانگیز برایشان مهیا ساخته است.

 ولیكن مرد، تمام مرد، نیكومرد آن كسی است كه هوای نفس و درخواست خود را تابع امر خدا نموده است و قوای خود را در راه رضای خدا مبذول داشته است؛ و ذلت را با وجودِ داشتن حق، به عزت ابدیه نزدیك‌تر می‌یابد از عزتی كه با باطل به‌دست می‌آید. و به‌یقین می‌داند كه گرفتاری‌های كم و ناچیز دنیا كه برای رضای خدا آنها را تحمل می‌كند، او را به دوام نعمت‌های ابدیه خداوند در بهشتی كه خرابی و فناء و نیستی ندارد خواهد رسانید؛ و نیز می‌داند كه اگر از هوای نفس امّاره خود پیروی كند، بسیاری خوشی‌هایی كه در دنیا می‌برد او را به عذاب ابدیه خداوند كه زوال و انقطاع ندارد خواهد كشانید.

 پس بنابراین بدانید كه مرد تمام عیار چنین مردی است، مرد نیكو و پسندیده و استوار چنین مردی است؛ پس حتماً به او تمسك كنید! و به رویه و منهاج‌

 و سیره او اقتدا نمایید! و به‌وسیله او به‌سوی پروردگارتان متوسل شوید! چون درخواست و دعای او رد نمی‌شود و طلب و خواهش او دچار حرمان نمی‌گردد.»[[7]](#footnote-7)

 سخن جذاب، ارتباط خوب، حسن سلوك و علم و اطلاعات، همه وسائط و ادواتی است كه یك شخص باید برحسب موقعیتش برای نفوذ در دل یك طیف داشته باشد، ولی اینها فایده ندارد؛ لذا امام صادق علیه‌السّلام می‌فرمایند:

 «لَيسَ العِلمُ بِالتّعلُّمِ، إنّما هو نورٌ يقَعُ فى قلبِ مَن يريدُ اللَه تبارك و تعالى أن يهدِيهُ.»

## شرح و تفسیر آیه أنزل مِنَ السّماءِ ماءً فَسالَت أودِیةٌ بقَدَرِها

 آیه ذیل، مسائل و جریاناتی را كه در عالم دنیا اتفاق می‌افتد، بسیار عجیب، باز و روشن می‌كند؛ می‌فرماید:

 (أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَسالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِها فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَداً رابِياً وَ مِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذلِكَ يَضْرِبُ اللَه الْحَقَّ وَ الْباطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفاءً وَ أَمَّا ما يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذلِكَ يَضْرِبُ اللَه الْأَمْثالَ).[[8]](#footnote-8)

 «خداوند آب را از آسمان فرو فرستاد و هر وادی و محلی به‌اندازه ظرفیت خودش از آن بهره‌مند و پر گردید. در اثر جریان سیل، بر روی آن كفی بالا آمد و روی آب را پوشانید. و از آنچه را كه مردم در آتش بر آن می‌دهند و آتش را بر آن مشتعل می‌كنند تا زینتی یا متاعی برای خود بسازند نیز یك چنین كفی بر روی آن پدیدار می‌شود. خداوند این‌چنین حقّ و باطل را در هم می‌آمیزد؛ پس كف به‌مرور زمان از بین می‌رود و نابود می‌شود، ولی آنچه‌

 برای مردم مفید است و به آنها منفعت می‌رساند در روی زمین باقی می‌ماند؛ خداوند این‌طور مثل‌هایی می‌زند.»

 این آیه دقیقاً حقیقت توحید را در تمام مظاهر كثرت می‌نمایاند و می‌فرماید: كف و حباب سیل مدت كوتاهی بر روی آن قرار می‌گیرد و اگر بعد از یك ساعت انسان نگاه كند دیگر كفی نمی‌بیند و همه از بین می‌رود؛ اما خود آب در جای خود باقی است. علوم مختلفی مثل طبابت، ریاضیات، شیمی، هَندَسه و معماری نیز در این عالم وجود دارد و از هركدام اینها كاری برمی‌آید كه از دیگری برنمی‌آید؛ اما این علوم یك جنبه ظاهری و علمی دارند.

 این علوم، در جنبه ظاهری با یكدیگر تفاوتی ندارند. علم طبابت، مسئولیت تشخیص مرض و مداوای آن را دارد و به‌تجربه كه مبنای این علم است ثابت گردیده كه چه دارویی برای درمان چه مرضی مناسب و مفید است. علم فقه، مسئولیت بیان افعال مكلّفین را از حیث حلال یا حرام، مستحب یا مكروه بودن عهده‌دار است. علم فلسفه، مسئولیت شناخت واقعیت و حقیقت وجود و هستی را دارد و به پاسخ از اینكه آیا ماهیت اصیل است یا وجود، ارتباط بین مخلوق و خالق به چه كیفیتی است، خالقی كه مجرد است چطور مخلوق مادی دارد، چه پیوندی بین ماده و مجرد برقرار است، می‌پردازد. خلاصه آنكه هر علمی متكفل كار منحصر به خود می‌باشد و این همان‌ (فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفاءً) است.

 علومی كه بر انسان نازل می‌شود، از ناحیه خداوند است. كسی نمی‌تواند بدون وجود حافظه، استعداد، حدّت ذهن و امكانات خارجی، و نیز با وجود موانع خارجی چیزی یاد بگیرد. فرضاً اگر كسی آمادگی كامل داشته باشد ولی كتاب و استاد نداشته باشد باز فایده ندارد؛ همه این شرایط و توفیقات برای انسان از مبدأ اول و ملأ اعلی می‌آید و این همان‌ (أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً) می‌باشد.

 علم طبّ و پزشكی حقّ و صحیح است و در آن شكی وجود ندارد؛ زیرا این‌

 علم به نتیجه رسیده است، گرچه نسبت به آن مقداری كه هنوز دست نیافته میلیون‌ها فرسنگ فاصله دارد.

## كلام مرحوم علامه طهرانی در عجز بشر از وصول به تمام واقعیات در علم طب‌

 روزی بنده در بیمارستان خدمت مرحوم والد عرض كردم: «آقا! به‌نظرم علم پزشكی نسبت به واقعیات وجود انسان یك‌درهزار هم نرسیده است.» ایشان فرمودند: «یك‌درمیلیون نرسیده است!»

## اخبار مرحوم انصاری از تأثیر شگفت علفی بی‌مقدار در درمان بیماری‌ها

 مرحوم آقای انصاری روزهای جمعه با دوستانشان به بیرون همدان می‌رفتند و عصر برمی‌گشتند. روزی مرحوم آقای بیات‌[[9]](#footnote-9) رحمة اللَه علیه یار غار و از دوستان قدیم و ملازمین ایشان در حضور بنده به مرحوم آقا می‌گفتند:

 با مرحوم آقای انصاری از كنار جوی آبی می‌گذشتیم؛ علفی كنار جوی آب بود. ایشان با پایشان به علف زدند و گفتند: «فلانی، این علف درمان هفتاد مرض غیرقابل‌علاج است، اما مصلحت الهی تعلق نگرفته مردم از آن اطلاع پیدا كنند؛ چون كار عزرائیل كساد می‌شود!»

## عمر طولانی امام زمان علیه‌السّلام براساس علم است نه اعجاز

 اینكه امام زمان علیه‌السّلام هزاروچهارصد سال عمر دارند، به اعجاز نیست؛ حضرت به این علوم اطلاع و اشراف دارند و استفاده می‌كنند! من‌باب‌مثال در هنگام‌

 خستگی از غذایی استفاده می‌كنند كه دیگر هیچ نیازی به إعمال قوّه ولایی و خروج از قوانین طبیعی نباشد، و این امری ساده و بدیهی است كه اگر ما یك‌صدم آن را بدانیم، عمر نوح می‌كنیم.

 بنابراین واقعیت یك علم عبارت است از جرقه‌هایی كه در ذهن یك پژوهشگر در حین تحقیق وارد می‌شود و او را به یك مرتبه بالاتر می‌رساند. این جرقه و نقطه وصلِ یك مرتبه به مرتبه بالاتری كه به ذهن احدی خطور نكرده، همان‌ (أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً) است؛ «ما آب را از آسمان فرو فرستادیم.»

 آب، همان جرقه‌های ذهنی مكتشفین برای صعود به یك مرتبه بالاتر و انكشاف یك پدیده است، و نیز (فَسالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِها) همان ذهن افراد به مقدار پر شدن از آن جرقه می‌باشد. منشأ در عبارات: «این حكم و فتوا را استنباط كردیم و به این نتیجه رسیدیم»، همان‌ (أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَسالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِها) می‌باشد كه ظروف هر یك از فقهاء و فلاسفه را براساس مراتبشان سیراب می‌نماید.

 اما نكته مهم این است كه انسان از حقیقت در ورای این نزول غافل است؛ مثلًا به طبیب مراجعه می‌كند و او شرح می‌دهد كه علم پزشكی راه درمان این بیماری را پیدا و ثابت كرده است و برآن اساس نسخه می‌دهد و فرد درمان می‌شود، ولی او با خود می‌گوید طبیب باتجربه‌ای است كه مرا درمان كرد و دیگر این حقیقت كه خدا در مغز پزشك انداخته كه آن دارو را بنویسد، ناپیداست.

 ما زَبَدِ روی آب و كارهای خارجی را می‌بینیم و از آنچه در باطن زَبَد در جریان است، غافلیم. لذا حمد و ستایش و شكر و لطف خود را سزاوار طبیب و مهندس می‌دانیم، و در تقدیرها از لطف طبیبی كه والده ما را از مرگ حتمی نجات داد و یا مهندسی كه فلان ساختمان را برای ما ساخت، تشكر می‌كنیم.

 «مرگ حتمی» كدام است و این حرف‌ها چه معنایی دارد؟! مگر عزرائیل دست‌

 روی دست گذاشته است؟! بنابراین در واقع توجه به‌سمت زبد و حباب و پُف و خاروخاشاك رفته است؛ حبابی كه نشان می‌دهد بزرگ است و به این‌طرف و آن‌طرف حركت می‌كند، ولی در داخل آن فقط هواست و با یك سوزن از بین می‌رود؛ لذا می‌فرماید: (فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفاءً).

 حال كه این‌طور است، خداوند هم این طبیب را به‌حال خود رها نمی‌كند و خود او را به بیماری مبتلا می‌كند تا اگر می‌تواند خودش را درمان كند.

## حكمت ابتلای ابن‌سینا به بیماری قولنج‌

## میزان نبوغ ابن‌سینا در امر طبابت (ت)

 ابن‌سینا بزرگ‌ترین طبیب نابغه بود[[10]](#footnote-10) و از میان جمیع امراض نسبت به درمان ناراحتی قولنج‌[[11]](#footnote-11) تبحر بیشتری داشته است. اما اینكه خداوند او را به مرض قولنج مبتلا

 كرد و بعد از یك هفته از دنیا رفت،[[12]](#footnote-12) همان‌ (فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفاءً) است. مگر تو نبودی كه می‌گفتی من این مرض را درمان می‌كنم و كسی مانند من نیست، حال خودت را به همین مرض مبتلا می‌كنیم تا مردم بدانند كه خود ابن‌سینا هم مانند حباب و كف است و از خود هیچ ندارد كه نتوانست خود را درمان كند.

 مولانا می‌فرماید:

چون قضا آید طبیب ابله شود \*\*\* وان دوا در نفع هم گُمره شود

كی شود محجوبْ ادراك بصیر \*\*\* زین سبب‌های حجاب گول گیر

اصل بیند دیده چون اكمل بُوَد \*\*\* فرع بیند چون كه مرد احول بود[[13]](#footnote-13)

 در اینجاست كه وقتی حكم الهی می‌آید و بیمار می‌میرد، آن‌وقت طبیب‌

 می‌گوید راه درمان او به یادم آمد؛ این همان‌ (فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفاءً) است.

 امّا معرفتی كه در پشت این قضیه است و اینكه مردم بدانند مبدأ از جای دیگری بود، همان‌ (ما يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ) است كه برای آنها نفع دارد و باقی می‌ماند.

 البته این برای آن كسی است كه چشم بیدار داشته باشد و بخواهد پند و عبرت بگیرد؛ چراكه در آیه شریفه می‌فرماید:

 (وَ كَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْها وَ هُمْ عَنْها مُعْرِضُونَ).[[14]](#footnote-14)

 «و چه‌بسیار آیات و نشانه‌هایی در آسمان‌ها و زمین وجود دارند كه مردم پیوسته بر آنها می‌گذرند و مشاهده می‌كنند، درحالی‌كه از آن علامت‌های توحید حق عبرت نمی‌گیرند و اعراض می‌نمایند.»

 باری، مقصود از اینكه خداوند از آسمان آب فرو می‌فرستد، همان فیض قدرت است؛ به‌عنوان‌مثال این كتابی را كه بنده از روی زمین برداشتم و یا یك وزنه سیصدكیلویی را كه یك وزنه‌بردار با یك ضرب بلند می كند، تخیل نیست و بالاخره به‌واسطه قدرت شخص است؛ معنای «زَبَد» و حباب و پُف انتساب این قدرت به «من» است كه می‌گوییم: «من آن را برداشتم و اگر شما می‌توانید بیایید و بردارید.» اما چون این زبد باید از بین برود، یك میكروبی كه باید هزاران برابر شود تا به چشم بیاید، وارد بدن او می‌شود و نمی‌تواند دست خود را بلند كند و مگسی را از صورتش كنار بزند؛ و اثری از هالترها و وزنه‌های سیصدكیلویی باقی نمی‌ماند. این دیدگاه معنای‌ (ما يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ) است.

## برداشت توحیدی از كیفیت شهادت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام‌

 امیرالمؤمنین علیه‌السّلام هنگام وفات به همه درس عبرت می‌دهد و می‌گوید: ای مردم، ببینید آن علی كه درِ خیبر را كند و خورشید را با اشاره‌ای برگرداند[[15]](#footnote-15)، به چه روزی افتاده است! ای مردم، ببینید كسی‌كه با عمروبن‌عبدود كه یك بچه‌شتر را بر روی دست می‌گرفت درافتاد،[[16]](#footnote-16) به چه وضعی افتاده است!

 چون ابن‌ملجم شمشیر را سم داده و سم در بدن امیرالمؤمنین اثر كرده بود، نمی‌توانستند دست خود را بلند كنند و دیگران عرق پیشانی را با دستمال خشك می‌كردند، و آن‌قدر روی حضرت زرد شده بود كه تشخیص داده نمی‌شد دستمال زردی كه به سر بسته بودند زردتر است یا صورت مبارك![[17]](#footnote-17)

 توحید، امام و غیر امام نمی‌شناسد و امیرالمؤمنین می‌گوید: این وضع من است كه امام شما هستم؛ شما هم حساب خود را داشته باشید. علم من علم خداست؛ قدرت من قدرت اوست؛ حیات من هم حیات اوست؛ اگر به من نگاه كنید (فَيَذْهَبُ جُفاءً) است و همان علی كه خورشید برمی‌گرداند را در خاك دفن می‌كنند و تمام می‌شود!

 تفاوت در اینجاست كه امیرالمؤمنین علیه‌السّلام به سرّ (ما يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ) رسیده بود و لذا هنگامی كه در خیبر را می‌كند، بر دشمن غلبه‌

 می‌كند،[[18]](#footnote-18) نخل می‌كارد، چشمه و قنات حفر می‌كند،[[19]](#footnote-19) در همه حال می‌گوید: «او» كرد و عملش را از او می‌بیند، ولی ما می‌گوییم: ما كردیم و از او نمی‌بینیم.

## تعلیم توحیدی امیرالمؤمنین در جنگ جمل به محمدبن‌حنفیه‌

 در نبرد جمل به محمدبن‌حنفیه می‌فرمایند:

 يا بُنَى، تَزولُ الجبالُ و لا تَزَلْ؛ عَضَّ علَى ناجِذِك؛ أعِرِ اللَه جُمجُمَتَك؛ تِدْ فى الأرضِ قَدَمَتكَ؛ أرمِ بِبَصرِكِ أقصَى القوم و غُضَّ بَصَرَك.[[20]](#footnote-20)

 «ای نور دیده، پسرك من! اگر در جنگ كوه‌ها از جا كنده شد، تو ثابت قدم باش؛ دندان‌هایت را بر هم بفشار و كاسه سرت را به او عاریت سپار (به نحوی كه تصور كنی جمجمه و مغز سر نداری و عاریه به دست خداوند است)؛ قدم‌هایت را چون میخ بر زمین بكوب؛ (جلوی پای خود را مبین، بلكه) چشم خود را بر آخر جمعیت بینداز (و دیگر وجودی در مقابل خود مبین تا موجب ترس و وحشت تو گردد.)»!

 حضرت فنون جنگی و كیفیت مواجهه با دشمن را به فرزندشان تعلیم می‌دهند[[21]](#footnote-21) و در ادامه همه این مطالب به اصلِ‌ (ما يَنْفَعُ النَّاسَ) توصیه می‌كنند و می‌فرمایند:

 واعلَم أنّ النّصرَ مِن عِند اللَه سبحانه‌

 ؛[[22]](#footnote-22) «بدان كه نصرت و پیروزی فقط از جانب خدای سبحان است.»

 حضرت در اینجا به محمدبن‌حنفیه می‌فرمایند: باید بدانی كه بالا و پایین رفتن شمشیر تو و حركت اسبی كه تو را به جلو می‌برد، با قوّه و قدرت چه مبدئی است؛ این نكته مراد از همان‌ (ما يَنْفَعُ النَّاسَ) در آیه شریفه است.

 تمام علوم و افعال ما، تمام ارزش‌ها، قدرت‌ها و آنچه در عالمِ وجود خودنمایی می‌كند، همان‌ (أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً) است كه دارای دو جنبه است: اول جنبه باطل و انتساب به فاعل؛ دوم جنبه حق و انتساب به مبدأ. ما همیشه جنبه فاعلی و مباشر را می‌بینیم و جنبه انتساب به مبدأ را مشاهده نمی‌كنیم؛ فرق بین عارف و جاهل در این است كه جاهل كف را و عارف ماء را می‌بیند.

 فرد جاهل در هر قضیه‌ای از امور زندگی خود كفی را می‌بیند كه بعد از مدتی از روی آب كنار می‌رود. من‌باب‌مثال رئیسی را پیدا می‌كند و با او رفیق می‌شود و به او پول و پلو می‌دهد تا كارش را راه بیندازد؛ اما ناگاه می‌بیند آن رئیس را عزل می‌كنند و پست دیگری به او می‌دهند.

 توجه صِرف به ظاهرِ هرچه كه در این عالم وجود دارد، توجه به «زَبَد» و حبابِ از بین رفتنی است، و این سزای كسی كه از اول «زبد» دیده و به بیراهه رفته است، درحالی‌كه خداوند انسان را به دیدن واقعیت امر می‌نماید.

 باری، مراد از نور علم نیز در این كلام امام صادق علیه‌السّلام كه می‌فرمایند:

 «لَيسَ العِلمُ بِالتّعلُّمِ، إنّما هو نورٌ»

 ، همان‌ (بِما يَنْفَعُ النَّاسَ) در آیه شریفه است؛ این مرتبه اول از معنای كلام امام صادق علیه‌السّلام است.

 بنابراین، مطالبی را كه فرامی‌گیریم اعم از طب، هندسه، معماری، فقه و فلسفه علم نیست، بلكه محفوظاتی است كه در ذهن ما جمع‌آوری می‌شود زیرا این علوم یك پدیده ظاهری است كه برای انسان روشن می‌شود و دیگر جنبه انكشاف از واقع ندارند، درحالی‌كه حقیقت علم آن چیزی است كه در زیر این پدیده نهفته است و آن عبارت از نوری است كه مِن اللَه و مِن المَبدءِ نَزَلَ إلینا.

 إن‌شاءاللَه امیدواریم كه خداوند متعال چشمان ما را بصیر و بینا كند و به حقّ محمد و آل محمد حقیقت علم و نور توحید را كه ازبین‌برنده همه شكوك، تشویشات، اضطرابات است، برای ما روشن نماید.

 اللَهمّ صلّ علَی محمدٍ و ال محمد

1. مثنوى معنوى، دفتر سوم.

   پيل اندر خانه تاريك بودعرضه را آورده بودَندَش هُنود

   از براى ديدنش مردم بسى‏ اندر آن ظلمت همى شد هركسى‏

   ديدنش با چشم چون ممكن نبود اندر آن تاريكى‏اش كف مى‏بِسود

   آن يكى را كف به خرطوم اوفتاد گفت همچون ناودان است اين نهادآن يكى را دست بر گوشش رسيد آن بر او چون بادبيزن شد پديد

   آن يكى را كف چو بر پايش بسود گفت شكل پيل ديدم چون عمود

   آن يكى بر پشت او بنهاد دست‏ گفت خودْ اين پيل چون تختى بُدَست‏

   همچنين هريك به جزوى كه رسيد فهم آن مى‏كرد هرجا مى‏شنيد

   از نظرگه، گفتشان شد مختلف‏ آن يكى دالش لقب داد اين الف‏

   در كفِ هركس اگر شمعى بُدى‏ اختلاف از گفتشان بيرون شدى‏ [↑](#footnote-ref-1)
2. مثنوى معنوى، دفتر سوم. [↑](#footnote-ref-2)
3. سوره حج (٢٢) آيه ١١. [↑](#footnote-ref-3)
4. سوره بقره (٢) آيه ٢٠٦. [↑](#footnote-ref-4)
5. سوره فتح (٤٨) آيه ٦. [↑](#footnote-ref-5)
6. سوره احزاب (٣٣) آيه ٥٧. [↑](#footnote-ref-6)
7. معادشناسى، ج ٧، ص ٣١٧، به نقل از الاحتجاج، ج ٢، ص ٣٢٠. [↑](#footnote-ref-7)
8. سوره رعد (١٣) آيه ١٧. [↑](#footnote-ref-8)
9. خداوند به ايشان توفيق داد و عنايتش شامل حال شد و الحمدلله با دست پر از اين دنيا رحلت نمودند. [↑](#footnote-ref-9)
10. نقل است كه ابن‏سينا نه‏تنها با گرفتن نبض مرض را تشخيص مى‏داد، بلكه اگر نخى را به نبضى وصل مى‏كردند، آن را مى‏گرفت و بيمارى را تشخيص مى‏داد. گرچه ممكن است اين قضيه اغراق باشد، ولى ايشان از نظر حدس بسيار قوى بوده است.\*

    درست يا غلط، مى‏گويند روزى نخى را به دست گربه‏اى بستند و به‏عنوان اينكه مريض است، آن را به دست ابن‏سينا دادند و گفتند:« بيمارى اين مريض چيست؟» ابن‏سينا گفت:« داروى او دو سير گوشت و دو موش است.» \*\*\*

    (\*) جشن‏نامه ابن‏سينا، ج ٢، ص ٤١٨.

    ( \*\*\* ) جشن‏نامه ابن‏سينا، ج ٢، ص ٤١٨. [↑](#footnote-ref-10)
11. به ناراحتى خاص معده و پيچش روده، كه ممكن است به انسداد روده منجر شود، قولنج گفته مى‏شود. \*\*\* براى انسداد هيچ چاره‏اى نيست و امروزه با عمل جراحى آن را درمان مى‏كنند.

    \*\*\* لغت‏نامه دهخدا، ماده« قولنج»:

    « قولنج مرضى است دردناك معده را كه با آن خروج فضولات بدن و باد، سخت و مشكل مى‏شود. اين كلمه معرّب است. (از اقرب‏الموارد)

    دردى كه غفلتاً در ناحيه شكم خصوصاً نواحى مجاور به قسمت‏هاى مختلف قولون‏ها حاصل شود و در صورت شدت ممكن است به مرگ منتهى گردد. عارضه قولنج به‏طوركلى مربوط به ضايعات قسمت‏هاى مختلف احشاء است؛ و ممكن است مربوط به عفونت يا سوراخ شدن آپانديس باشد كه در اين صورت دردها بيشتر در ناحيه تحتانى راست شكم و حول‏وحوش ناف است؛ و ممكن است مربوط به انسداد كيسه صفراوى يا ضايعات كبدى باشد كه باز دردها در طرف راست شكم و قسمت‏هاى زير حجاب حاجز و نواحى ستون فقرات احساس مى شود. همچنين قولنج ممكن است به‏سبب ناراحتى‏هاى رحمى و دردهاى شديد آنى مربوط به قاعده (ماهانه) زنان و يا مربوط به ضايعات كليوى باشد. در هر يك از انواع قولنج‏ها در صورت تشخيص ضايعه نام مربوط را مى‏برند؛ مثلًا: قولنج كبدى، قولنج كليوى، قولنج روده‏اى (كه مربوط به انسداد يا تداخل قسمتى از روده باريك است)، قولنج كيسه صفرا و غيره. درهرحال قولنج با دردى شديد و ناراحت‏كننده همراه است. (فرهنگ فارسى معين)

    منتهى‏الإرب قَولَنج و قَولِنج و قولِنج هم ضبط كرده و نويسد:" بيمارى است روده را دردناك كه به آن خروج ثفل و ريح دشوار باشد صاحب آن را." (منتهى‏الإرب)

    به ضمّ اول و كسر لام، معرّب كولنج است كه درد شكم و درد پهلو باشد. (برهان)» [↑](#footnote-ref-11)
12. مجربات ابن سينا الروحانية، ص ١٣. [↑](#footnote-ref-12)
13. مثنوى معنوى، دفتر پنجم، ص ٤٦٥. [↑](#footnote-ref-13)
14. سوره يوسف (١٢) آيه ١٠٥. [↑](#footnote-ref-14)
15. الكافى، ج ٤، ص ٥٦٢؛ الخرائج و الجرائح، ج ١، ص ٢٢٤؛ من لا يحضره الفقيه، ج ١، ص ٢٠٣. [↑](#footnote-ref-15)
16. الإرشاد، ج ١، ص ٩٧. [↑](#footnote-ref-16)
17. الأمالى (مفيد) ص ٣٥٢. [↑](#footnote-ref-17)
18. شرح‏الأخبار، ج ١، ص ٣٠٢؛ الأمالى (للصدوق) ص ٥١٣؛ الإرشاد، ج ١، ص ٦٣. [↑](#footnote-ref-18)
19. الكافى، ج ٥، ص ٧٤؛ شرح نهج‏البلاغه (ابن‏ابى‏الحديد) ج ١٥، ص ١٤٧؛ اليقين، ص ١٣٣؛ إرشادالقلوب، ج ١، ص ١٠٥؛ علل‏الشرائع، ج ١، ص ١٥٧. [↑](#footnote-ref-19)
20. المناقب، ج ٣، ص ١٥٥؛ نهج‏البلاغة (عبده) ج ١، ص ٤٣. [↑](#footnote-ref-20)
21. امروزه تمام جنگ‏ها براساس نامردى است. با فشردن ماشه يك موشك، كوچك و بزرگ، زن و مرد منطقه‏اى را از بين مى‏برند. زمان سابق نامردى نبود؛ اگر كسى شمشير داشت، طرف مقابل هم شمشير داشت؛ اگر فردى سوار بر اسب بود، طرف مقابل نيز سوار بود و شخصى كه قوى‏تر بود يا فنون بيشترى داشت، پيروز مى‏شد. [↑](#footnote-ref-21)
22. نهج‏البلاغه، خطبه ١١؛ سفينةالبحار، ج ٢، ص ٣٨٠، به نقل از بحارالأنوار، ج ٣٢، ص ١٧٤. [↑](#footnote-ref-22)